

امیرمؤید باوند و اتحاد ملی طبرستان مصطفی نوری

گفتگو شماره ۶۵

در آستانه جنگ جهانی اول و بهار سال ۱۳۳۲ قمری دور جدیدی از دست‌اندازی روس‌ها در صفحات مازندران آغاز شد؛ مجموعه دست‌اندازی‌هایی که از دیرباز در جریان بود ولی در پی واقعه اولتیماتوم روسیه در مخالفت با مورگان شوستر و اشغال عملی بخش‌های وسیعی از شمال ایران به دست قوای روسیه شتاب و ابعادی بیش از پیش یافت. بررسی گزارش‌های اداره مالیات مازندران با مضمون مداخله اتباع روس در بعضی از املاک مازندران به بهانه خریداری یا اجاره آنها نشان می‌دهد که در کنار تلاش روزافزون روس‌ها، برخی از صاحب‌منصبان و خوانین آن نواحی نیز برای فروش یا اجاره املاک خود به اتباع روس اشتیاق نشان می‌دادند. در این میان ژنرال پاتاپف علاوه بر دست‌اندازی به املاک خالصه استرآباد که با دستاویز اجاره ۹۹ ساله از سپهدار تنکابنی صورت گرفت، در شعبان ۱۳۳۲ قمری بلوک شیرگاه را نیز اشغال کرد.

شیرگاه که دروازه مازندران به شمار می‌رفت از اهمیتی استراتژیک برخوردار بود. این حوزه قبل از انقلاب مشروطه تیول فوج سوادکوه بود و دولت پس از الغاء تیول در دوران مشروطه، املاک خالصه آنجا را به صاحب‌منصبان آن سامان از جمله سیف‌الله‌خان سرتیپ فرزند امیرمؤید باوند اجاره می‌داد. علاوه بر آن شیرگاه قشلاق سوادکوهی‌ها به حساب می‌آمد و آنان عمدتاً در آنجا خرده مالک بودند. به نوشته حاکم علی‌آباد (شاهی بعدی و قائم‌شهر فعلی) در نخستین گزارش ورود روس‌ها به شیرگاه، روز ۲۹ رجب، ژنرال پاتاپف با ده نفر از همراهان وارد آنجا شدند: «... شغل آنها ضبط بلوک شیرگاه است ... و به عدد هر دهی بیدق همراه غلام اگنط بود که در تمام دهات نصب نمایند.»

این ماجرا در حالی رخ داد که دو ماه قبل از آن، مسیو هینسین رئیس گمرکات و مفتش کل مالیات مازندران با عنایت به اینکه خزانه‌داری کل، بلوک شیرگاه را خالصه قلمداد کرده بود، آنجا را به سیف‌الله‌خان سرتیپ اجاره داده بود. اما اندک زمانی بعد میرزا کریم‌خان بنان‌الدوله به استناد یک فرمان «مجعوله» بلوک شیرگاه را به ژنرال پاتاپف واگذار کرد. ژنرال روس علاوه بر تمامی دهات خالصه دولت «... املاک اربابی اهالی سوادکوه را اشغال و بیرق دولت بهیه را نصب نمود.» اگرچه برای حل و فصل این مناقشه مکاتباتی بین وزارت خارجه، خزانه‌داری و وزارت مالیه و دیگر مقامات رد و بدل شد، اما نتایج رضایت‌بخشی از آن حاصل نشد.

مداخلات روسیه

همزمان با این اتفاقات، آتش جنگ جهانی اول برافروخته شد و علی‌رغم اعلان بی‌طرفی از سوی دولت ایران در اول نوامبر ۱۹۱۴/ ذیحجه ۱۳۳۲ قمری، جدی شدن رویارویی عثمانی‌ها با متفقین و در پی آن حمله سپاهیان عثمانی به مواضع روس‌ها در جبهه قفقاز، دامنه جنگ به خاک ایران کشیده شد. در ادامه این

تحولات در حالی که اسماعیل‌خان امیرمؤید سوادکوهی به نمایندگی از ساری بر کرسی نمایندگی مجلس شورای ملی تکیه زده بود، اوضاع مازندران رو به وخامت گذاشت. «...اگنت روس به طور فعال مایشاء مشغول اجرای مقاصد خود...» بود و شدت عمل روس‌ها نسبت به نزدیکان امیرمؤید فزونی یافت. عباس‌خان سهم‌الممالک پسر بزرگ امیرمؤید در اوایل شعبان به فرمان اگنت بارفروش بازداشت شد. این اقدام احتمالاً واکنشی بود نسبت به برخی گزارش‌های رسیده مبنی بر تدارک حمله هواداران امیرمؤید به شیرگاه. روس‌ها مدعی بودند که «... سفارت عثمانی به مقام تحریک اسماعیل‌خان سوادکوهی برآمده مبلغی پول و سی بار اسلحه به سوادکوه فرستاده است که به وسیله اسماعیل‌خان مشارالیه و بستگان او برضد روسیه اقدام نمایند.»

در این میان در اوج رویارویی و تحرکات هواداران آلمان و عثمانی در تهران و دیگر ولایات، روس‌ها برای جلوگیری از خطرات احتمالی این‌گونه تحرکات، تصمیم به تهدید و یا اشغال تهران گرفتند. به همین منظور قوای روس در اواخر ذیحجه ۱۳۳۳ قمری از انزلی به سوی تهران رهسپار شده و تا کرج پیشروی کردند. در پی آن، ماجرای «مهاجرت» پیش آمد و مجلس شورای ملی تعطیل شد. به‌رغم تهدید روس‌ها، امیرمؤید سوادکوهی که ریاست کمیسیون نظام را در مجلس بر عهده داشت، به همراهی شیخ ابراهیم زنجانی به مازندران بازگشت. استقرار دوباره امیرمؤید در سوادکوه برگی دیگر از تحولات آن صفحات را رقم زد.

به محض ورود امیرمؤید، مسیو کولاک، اگنت کنسولگری روسیه در مازندران به عبدالحسین نوری کارگزار وزارت امورخارجه در مازندران خاطرنشان ساخت: «... همین دو روزه چهار هزار و پانصد نفر قزاق به امر دولت روس وارد مازندران خواهد شد که عده مختصری را در بارفروش و ساری و مشهدسر بگذارند، بقیه را مسلماً به سمت شیرگاه و سوادکوه خواهند فرستاد که امیرمؤید را دستگیر نمایند.» چندی بعد روس‌ها در روزهای نخست ماه صفر ۱۳۳۴ شصت نفر سالدات به بلوک شیرگاه فرستادند تا از ناچالینک گرمانویچ مباشر ژنرال پاتاپف محافظت نمایند. کارگزار مازندران از وزارت خارجه درخواست کرد ترتیبی اتخاذ شود تا «... در چنین موقع باریکی که سیاست و استقلال مازندران به مویی آویخته شده است، بهانه به دست روس‌ها ندهند.»

درخلال این رویدادها عبدالحسین‌میرزا فرمانفرما به جای مستوفی‌الممالک به ریاست‌وزرای رسید. فرمانفرما در مقام جلوگیری از درگیری در آن حوزه به امیرمؤید خاطرنشان ساخت: «... از قرار معلوم توقف شما در سوادکوه باعث جلب بعضی حوادث غیرمترقبه و آمدن نظامیان روس به آن نقطه خواهد شد» و در عین حال به اعتضادالسلطنه حکمران مازندران دستور داد به هر ترتیبی حتی با استفاده از قشون محلی، امیرمؤید را به تهران روانه سازد. امیرمؤید در پاسخ به مکاتباتی از این دست ضمن اظهار تأسف از بابت تمکین اولیای دولت به منویات سفارت روس تأکید کرد: «... مملکت ایران منحصر به تهران نیست بلکه مازندران و خراسان و آذربایجان و سایر ولایات جزو تغییرناپذیر ایران است ... سعادت یک ملت و بقای استقلال یک مملکت به این

شکل غیرممکن است ... بنده ابداً برخلاف اعلان بی‌طرفی دولت حرکتی نخواهم کرد ولی در صورتی که آنها تعرض و تجاوزی به حدود بنده نمایند ناگزیرم به قدر قدرت و توانایی خود از تجاوزات آنها جلوگیری کنم.»

در خلال ایامی که کشمکش امیرمؤید با روس‌ها استمرار داشت آن‌ها از ورود نزدیکان امیرمؤید از سوادکوه به دشت مازندران جلوگیری کردند. ژنرال پاتایف در نامه‌ای صریح به امیرمؤید خاطر نشان ساخت: «... از قرار مسموع جنابعالی در حق اینجانب و شیرگاه خیال نامناسبی داشته ... خاطر شریف مطمئن باشد که من شیرگاه را از دست نخواهم داد، به میل و خیال جنابعالی برگزار نخواهم کرد ... شما بی‌خود اوقات خودتان را صرف پاره‌ای آنتریک‌ها می‌کنید» و به امیرمؤید پیشنهاد داد «از در دوستی و اتحاد با دولت روس و مأمورینش درآید.

در اواخر ربیع‌الثانی ۱۳۳۴ در نتیجه چیرگی فزاینده روس‌ها که اینک قوای درخور توجهی در ایران داشتند و حرکت مهاجرت را عملاً سرکوب کرده بودند، محمولی خان سپهسالار اعظم که اختلافات مسبوق به سابقه‌ای با امیرمؤید داشت به ریاست وزرا رسید. وی هنگامی که صرف تهدید را برای کشاندن امیرمؤید به تهران کارساز ندید، اردوی نظامی به ریاست مظفرخان اعلم سردار انتصار برای قلع و قمع «متمردین از امر دولت» به صفحات مازندران فرستاد. این اردو هنگامی که از تسویه حساب‌های تنکابن فارغ شد و به مرزهای سوادکوه رسید با عقب‌نشینی قوای روس از آن حدود مواجه شد و به تهران بازگشت.

پناهندگی سران ترکمن

در ماه‌های پایانی حضور روس‌های تزاری در مازندران، ماجرای که به نحوی بیش از پیش بر رویارویی موجود میان روس‌ها و امیرمؤید دامن زد، پناهنده شدن سران ترکمن به امیرمؤید پس از یک رشته زد و خورد با روس‌ها و شکست ترکمن‌ها در محرم ۱۳۳۵ / دسامبر ۱۹۱۶ بود.

درگیری ترکمن‌ها با قوای روس هنگامی آغاز شد که در اواسط جنگ اول جهانی، مقامات روسیه جهت تأمین نیرو برای بسیج مسلمان‌های آسیای مرکزی نیز دست به کار شدند. تا پیش از آن تاریخ چنین رسمی معمول نبود. در ۲۵ ژوئیه ۱۹۱۶م فرمان بسیج مردان سرزمین‌های مستعمره امپراتوری برای کار در پشت جبهه موجبات نگرانی شدید مسلمانان آن حوزه از جمله ترکمن‌ها را فراهم آورد. کورپاتکین والی ترکستان نیز در سطح آسیای مرکزی به اجرای این فرمان کمر بست. در واکنش بدین اقدام، شورش گسترده و خونینی در آن حدود رخ داد که تبعات آن دامنگیر حوزه‌های ترکمن‌نشین ایران نیز شد. رئیس نظمیه سرخس اسکلوگورسکی دستور داد تا قلیچ کمک‌اوف که اعلام کرده بود «... همه ما در اینجا خواهیم مرد ولی کارگر نخواهیم داد» را دستگیر کنند. در پی تشدید عملیات نظامیان روس، ترکمن‌های چاروا تبعه روس به زیر اثر مهاجرت کردند و در محدوده بین استرآباد و گنبد قابوس سکنی گزیدند. از اواسط اوت ۱۹۱۶ / اواسط شوال ۱۳۳۴ نبردهای پراکنده و گاه و بی‌گاه بین ترکمن‌ها ساکن در ایران با روس‌ها روز به روز رو به فزونی نهاد. در ماه نوامبر / اواخر

ذی‌حجه جعفری‌ها نیز به جنبش پیوستند و در واقع در این مرحله گروه‌های مسلح شورشی هم شامل ترکمن‌های ایران می‌شد و هم ترکمن‌های تبعه روسیه. در ماه دسامبر ۱۹۱۶ / محرم ۱۳۳۵ ژنرال مادریتوف والی ایالت سیردریا با شمار زیادی قوای نظامی مأمور سرکوبی آنان شد. کورواتکین نخستین هدف این تهاجم را نابودی سران ترکمن اعلام کرد. سپاه روس با شدت تمام شورش را سرکوب کرده و به تاراج اموال آنها در ترکمن‌صحرای ایران پرداختند.

اگرچه وزارت خارجه ایران پس از این رویدادها که در واقع تعرض به تمامیت ارضی ایران نیز به شمار می‌رفت در نامه‌ای اعتراضی از سفارت روس خواست تا اموال و احشام غارت‌شده ترکمن‌ها بازگردانده شود اما عملاً اقدامی مؤثر در حمایت از آنان صورت نگرفت؛ چرا که دستگاه حاکمه در آن وانفسای جنگ به شدت ضعیف شده بود. پس از این لشکرکشی و درهم شکسته شدن مقاومت، گروهی از سران طوایف ترکمن در جمادی‌الاول ۱۳۳۵ قمری از راه هزارجریب به سوادکوه پناه بردند.

امیرمؤید که مادرش هاجر خانم دختر حاج محمدقلی ترکمان از ایل آتابای بود، آنان را در پناه خود گرفت. در نخستین واکنش به این رویداد معتمدالدوله که چند ماه قبل حکمران مازندران شده بود، به امیرمؤید خاطرنشان ساخت که اگنط دولت روس در بارفروش خواسته است که سران ترکمن به بارفروش فرستاده شوند. وحیدالسلطنه کارگزار وزارت امور خارجه در مازندران نیز تحت فشار شدید روس‌ها از امیرمؤید خواست تا هرچه زودتر مطالبات اگنط را برآورده سازد.

چند روز بعد اصرار معتمدالدوله شدت بیشتری یافت. تا حدی که طی نامه‌ای خاطرنشان ساخت: «... البته لازم است به فوریت ترکمن‌های مزبور را روانه فرمائید که تسلیم قونسولگری دولت محترم بهیه روس بشوند. در عالم ایران دوستی البته راضی نخواهید بود که برای چهار نفر یک صفحه مازندران دچار رحمت بشوند.» نگرانی مقامات دولتی از آن جهت بود که اگنط قونسولگری در بندرجز تهدید کرده بود اگر اشخاص یادشده تحویل دولت روس نگردند «... نمایندگان نظامی دولت امپراتوری شخصاً اقدام لازمه را به عمل آورده و قوه لازمه برای اجرای این مسئله روانه مازندران خواهند نمود.»

در پاسخ امیرمؤید به این تهدیدات، خطاب به معتمدالدوله نکاتی چند به چشم می‌خورد که از نقطه نظر تاریخی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. امیرمؤید اگرچه از اظهارات مأموران روس تعجب چندانی نکرده بود، اما نتوانست تحیر و تأسف خود را در برابر موضع‌گیری حکمران مازندران پنهان کند: «متأسفم که مرقوم می‌فرمائید بنابر تقاضای مأمورین دولت بهیه روس این چند نفر رؤسای تراکمه که رعیت و تبعیت دولت علیّه ایران [بوده] و با این که ساکن سرحد و همه چیزشان در تعرض و تهدید دولت امپراتوری است و امروز در مقابل تجاوزات قشون دولت روس و عدم احترام به بی‌طرفی دولت علیّه ایران به وظیفه ایرانیّت خود قیام و اقدام نموده‌اند و ... اینک به نام ایرانیّت به منزل بنده آمدند ... را کت بسته تسلیم و تحویل مأمورین دولت روس نمایم که اعدامشان کرده! برای این که اگر در حدود عدل و انصاف دو کلمه حرف حساب اظهار کنیم شاید به روس‌ها

برخورده قشون بفرستند و خانه ما را خراب کنند!» وی تسلیم ترکمن‌های ایرانی را به روس‌ها با دست حکمران مازندران که «مظهر دولت» ایران به شمار می‌رفت، تصدیق حکومت روس‌ها در نواحی شمالی دانست که «... دیگر استقلال مملکت و بقای ملیتی برای ایران و ایرانی ...» باقی نمی‌ماند، و عقیده داشت که در برابر روس‌ها که «... قشون به صحرای ترکمان فرستاده، آن رعایا و ساکنین بی‌صاحب آنجا را با فجیع‌ترین شکلی قصابی کردند»، می‌بایست «... با تمام قوا فرد فرد ایرانی علت توقف و ورود قشون اجنبی را در خاک مملکت خویش سؤال و پرتست کرده و وسیله خروج و عدم مداخلات آنها ولو با فناء صدها هزار از افراد ملت ...» فراهم آورند. در ادامه، امیرمؤید با اشاره به تحولات جاری در روسیه و بروز ناآرامی‌ها در آن حوزه می‌نویسد که با وجود اوضاع داخلی نابسامان روسیه «... باز مأمورین دولت علیه نمی‌توانند در یک چنین موقعی که همه چیز روس‌ها در خطر است به قدر یک ارزن شجاعت به خرج داده در حدود حقوق مشروعه خودشان دفاع نمایند.» وی که حکمران را آزاد گذاشت تا یادداشت او را برای رفع مسئولیت به کنسول استرآباد بفرستد، در پایان، موضع‌گیری روشن و مشخص خود را اعلام کرد: «... علی‌ای‌حال بنده به هر کجا منتهی شود هیچ اهمیتی نداده و یک مو نخواهم گذاشت از سر رؤسای تراکمه که پس از مجاهدت برای بقای مملکت به قدر و فهم خودشان نمودند و به منزل بنده وارد شدند کم شود و با جان خود و اولاد آنها را با الطاف حضرت باری تعالی نگهداری خواهیم نمود.»

امیرمؤید که در شرایطی نظیر ماجرای یادشده همواره با رویکرد وطن‌پرستی و حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران به استقبال خطر می‌رفت «... تا انقلاب روسیه از آنان پذیرایی نمودند و بعد از انقلاب روسیه با نهایت دلگرمی آنها را روانه اوطان خودشان نمودند.»

زوال روسیه

در خلال ایامی که سران ترکمن میهمان سردار سوادکوهی بودند همان‌گونه که اشاره شد یک دگرگونی بزرگ خارجی یعنی بروز انقلاب روسیه و همچنین یک عامل داخلی یعنی تلاش‌های کم و بیش مستمر امیرمؤید و اطرافیانش ماجرای دخالت ژنرال پاتایف در بلوک شیرگاه را یکسره کرد.

در مارس ۱۹۱۷/ فروردین ۱۲۹۶ اعتصابات عمومی و ناآرامی‌های روسیه در نهایت منجر به سقوط نظام تزاری شد. خروج تدریجی نیروهای روسی از کشور و سخن از اتخاذ راه و روشی متفاوت از طرف دولت جدید روسیه موجی از امیدواری را در دل ایرانیان به وجود آورد. تلاطم حاصل از این هیجان نخست موجب سقوط کابینه وثوق‌الدوله شد و در پی آن لغو معاهدات تحمیلی روسیه، پایان دادن به کاپیتولاسیون و خروج تمامی قوای بیگانه نیز در دستور کار قرار گرفت.

در بهار ۱۲۹۶ خورشیدی/ ۱۳۳۵ قمری امیرمؤید به همراه جمعی از علما و نظامیان مازندران ضمن اشاره به برخی تجاوزات مأموران سابق دولت روسیه از جمله ماجرای بلوک شیرگاه از علاء‌السلطنه رئیس‌الوزراء وقت درخواست کرد تا «... با سفیر دولت بهیه مذاکره فرمایند که به مأموران خود تعلیمات در رعایت حقوق بین

دولتین داده ... از تجاوزات مأمورین سابقه و اتباع خارجه جلوگیری نمایند.»

به آتش کشیده شدن چند درب دکان اتباع روس در بارفروش که احتمالاً با اشاره امیرمؤید صورت گرفته بود باعث شد قنسول روسیه در استرآباد در اوایل اردیبهشت صد نفر سالدات با دو عراده توپ از راه قره سو به سمت بارفروش بفرستد. در این میان تلاش‌هایی نیز برای تشکیل یک کمیته دفاع ملی در ساری از طرف امیرمؤید صورت پذیرفت که اگرچه به نتیجه قابل ملاحظه‌ای نرسید اما گوشه‌ای از اقدامات امیرمؤید برضد روس‌ها را نمایان ساخت.

در حالی که مذاکرات دیپلماتیک بین سفارت روس و وزارت خارجه در اواسط مرداد ۱۲۹۶/اوت ۱۹۱۷ برای خاتمه دادن به مداخلات ژنرال پاتاپف در جریان بود نخستین تلاش‌های عملی امیرمؤید و هوادارانش در بیرون راندن روس‌ها از سوادکوه به زد و خورد انجامید. چندی بعد روس‌ها با توجه رویدادهای انقلاب روسیه در تدارک عقب‌نشینی و بازگشت به وطن خود بودند. در همان حال افراد امیرمؤید بلوک شیرگاه را تصرف کردند و پرچم روس‌ها را به آتش کشیدند. چنان‌که سیف‌الله خان می‌نویسد: «... امیرمؤید بیرق‌های روس را از شیرگاه کنده و مباشرین ژنرال پاتاپف، ناچالینک گرمانویچ و سایرین را از شیرگاه خارج کرد.»

خطر انگلیس

خروج تدریجی قوای روس از ایران، انگلیسی‌ها را بر آن داشت تا تمهیداتی برای پر کردن این شکاف بیندیشند. علاوه بر خطر بهره‌برداری آلمان و عثمانی از خلاء حاصل از خروج روس‌ها به صورت پیشروی به سمت ایران، قفقاز و آسیای میانه، امکان همراهی بلشویک‌ها با این تحرک جدید و تبدیل این جنگ به یک کارزار ضد امپریالیستی برضد منافع بریتانیا در شرق نیز وجود داشت. به همین جهت در اواخر دسامبر ۱۹۱۷/ اوایل دی ۱۲۹۶ مقامات بریتانیا در مقام مقابله با این احتمالات، قوایی محدود، اما موتوریزه را از حوزه بین‌النهرین تحت فرماندهی ژنرال دنسترویل از محور کرمانشاه- انزلی راهی باکو کردند. علاوه بر این اقدامات، تا آنجا که به حوزه شمال ایران مربوط بود ملاقات نمایندگان دولت بریتانیا با امیرمؤید در کوهستان سوادکوه از دیگر تلاش‌های آنان برای برقراری یک نظم جدید و مقابله با خطرهای احتمالی پیش‌گفته به حساب می‌آمد. بنا به یادداشت‌های سیف‌الله‌خان سرتیپ هنگامی که قوای عثمانی در شرف ورود به باکو بودند «... از طرف دولت انگلیس نماینده‌ای به سوادکوه آمد که با آقای امیرمؤید معاهده‌ای برای جلوگیری از ورود قشون عثمانی به سواحل بحر خزر بنمایند که در واقع آقای امیرمؤید با قشون دولت انگلیس موافقت نموده و مانع از ورود قشون عثمانی به سواحل بحر خزر شوند. حتی در ضمن معاهده یک‌صد و پنجاه هزار تومان مقدماً به سوادکوه آورده بودند که به آقای امیرمؤید بدهند.» سیف‌الله‌خان ضمن اشاره به حضور سرتیپ مهدی‌قلی‌خان در آن هنگام در سوادکوه که شاهد این ماجرا بود ادامه می‌دهد که «... امیرمؤید به هیچ وجه حاضر حتی برای شروع مذاکرات نشدند و نماینده دولت انگلستان را با نهایت بروود جواب کردند.» به گفته سیف‌الله‌خان نخستین نتیجه این رویداد بعدها به صورت «... بدبختی و طرد و تبعید و حبس زمان

وثوق الدوله، با آن همه اردوکنشی و خسارات‌ها بوده است.» وی حوادث و اتفاقاتی که در دوره روی کار آمدن رضاخان سردارسیپه برای امیرمؤید و خاندان او روی داد را نیز نتیجه دست‌ردی می‌داند که امیرمؤید به سینه انگلیسی‌ها زد.

اتحاد ملی طبرستان

چنانکه اشاره شد پس از خروج قوای روس، بریتانیا درصدد برآمد تا جانشین نیروهای تخلیه شده در شمال ایران گردد، به همین منظور علاوه بر تأمین هزینه‌های قوای قزاق از اواسط آذر ۱۲۹۶ / اواسط صفر ۱۳۳۶ در محور انزلی- قزوین نیروی نظامی خود را از اواخر همین ماه به سمت شمال ایران گسیل داشتند. در حقیقت در این مرحله از جنگ، صحنه روبرویی قدرت‌های متخاصم به تدریج رو به شمال ایران و حتی فراسوی مرزهای شمال منتقل شد. در اواسط دی ۱۲۹۶ نیروهای جنگل مانع از حرکت قوای اعزامی بریتانیا به سمت باکو شدند که در نهایت در پی زد و خوردهایی چند از ژنرال دنسترویل شکست خوردند. بدین ترتیب نیروهای بریتانیا تا حدود مرزهای مازندران پیشروی کرده بودند.

همزمان با شکل‌گیری نوعی مقاومت محلی در گیلان، در مازندران نیز تحرکاتی مشابه در کار بود؛ ظهیرالملک حکمران مازندران مدعی بود که سهم‌الممالک پس از بازگشت از نبردهای تنکابن «... همه را به اتحاد با جنگلی‌ها دعوت نمود. در این موقع سردارجلیل و همراهان و اعوانش درصدد برآمدند که رسولی به گیلان نزد میرزا کوچک‌خان بفرستند. آقاسید میرزااعلی، سردارجلیل و سالارافخم با یکدیگر همعقیده شده تصویب نمودند که میرزا لطفعلی مجدالاطباء با این سمت به طرف گیلان و جنگل رفته طلب مساعدت نموده.» ظاهراً سالارفتاح مأموریت مجدالاطباء را به اطلاع امیرمؤید رساند. درنامه رئیس قشون مازندران به وزارت جنگ نیز اشاراتی به تلاش‌های سردارجلیل و مذاکرات او با صاحب‌منصبان در رقابت با امیرمؤید به چشم می‌خورد. این رویدادها زمانی اتفاق افتاد که حکمرانی مازندران از اواسط محرم ۱۳۳۶ / اواسط آبان ۱۲۹۶ به شاهزاده عضدالسلطان تفویض شده بود. با این وجود با توجه به حوادثی که در مازندران در حال رخ دادن بود وی عملاً تا نخستین روزهای دی‌ماه نتوانست از فیروزکوه که مرز مازندران به حساب می‌آمد فراتر رود و در آنجا به حل اختلافات بین اهالی، انتصاب ارشدالسلطان به نیابت حکومت فیروزکوه و «... تعلیمات در حفظ انتظام طرق و شوارع و وسایل تسریع حمل و نقل جنس ...» مشغول بود. چندی بعد وی رهسپار مازندران شد و در بارفروش سکنی گزید.

در این هنگام اوضاع سیاسی مازندران «... قدری برای عدم رضایت عموم از سبک رفتار کارکنان دایره حکومت شاهزاده عضدالسلطان، قدری هم به واسطه دسایس متنفذین محلی ...» زمزمه‌هایی را که نشان از ناآرامی بود تجربه می‌کرد.

ظاهراً انتشار خبر بازداشت شاهزاده سلیمان میرزا اسکندری که به ایل سنجابی پناه برده بود، در اواخر بهمن ۱۲۹۶ / اوایل جمادی‌الاول ۱۳۳۶ به دست نیروهای انگلیس، که در کل کشور بازتاب گسترده‌ای داشت و زمینه‌ساز تحرکی ضد انگلیسی شد، در مازندران نیز ملیون را به اقدامات گسترده‌تری واداشت. در همان اوقات امیرمؤید درصدد برآمده بود به وسیله شریف‌العلماء و شیخ علی‌اکبر مجتهد ساروی با سردارجلیل صلح کند و پیمان اتحاد ببندد. به همین مقصود بنا به یادداشت ظهیرالملک «... شریف‌العلماء و سیدمیرزاعلی و امیردیوان و معتصمالملک برای انجام این مقصود به اتفاق شکوه‌نظام پسر سردارجلیل به قریه نوکندکا ملکی سردارجلیل رفته و امیرمؤید هم پسران خود را برداشته برای ملاقات به قریه مزبوره وارد شدند. پس از توقف دو شبانه روز عموماً در ساری به منزل شخصی سردارجلیل ورود نمودند. در این موقع حاج‌آقا شیرازی و مستعان‌الملک که از تهران حرکت کرده بودند بلافاصله خود را به ساری رسانده ... اهالی را به اتحاد ملی در زمینه خیالات امیرمؤید دعوت نمودند تا آنکه امیرمؤید ... با معیت سردارجلیل و سایر سرکردگان مازندران، غالب از علمای ساری را با خود همراه و به نام «اتحاد طبرستان» قیام و اقدام کردند و هیئتی که مرکب بود از شیخ علی‌اکبر مجتهد ساروی، شریف‌العلماء، حاج میرزا غلامحسین مجتهد، ثقة‌الاسلام، حاج شیخ عبدالرحیم، سیدمیرزا علی مجتهد، شیخ محمدجان، شاهزاده عظیم‌الملک، علی‌نقی‌خان امیردیوان، معتصمالملک، حاج محمدباقر، حاج کاظم، افتخارالتجار، سید محمد صراف، شیخ مهدی، فخرالعارفین پسر شیخ علی‌اکبر مجتهد تشکیل داده و به عنوان شورای مملکتی به نام انجمن طبرستان به امور اهالی رسیدگی و نیز برای رتق و فتق امور لشکری، کمیسیون نظامی تحت ریاست امیرمؤید دایر و مفتوح گردید.»

سیف‌الله‌خان در اشاره به بازتاب بازداشت شاهزاده سلیمان میرزا در صفحات شمالی خاطر نشان می‌سازد که «... در رشت انگلیسی‌ها اداره بانک و اداره سیاسی داشتند. مرحوم میرزا کوچک‌خان رؤسای آن ادارات را دستگیر ... ولی در مازندران و استرآباد ... از طرف انگلیسی‌ها هیچ شعبه‌ای نبود ... امیرمؤید به نام نهضت طبرستان قریب سی‌هزار تومان قرض نمود، شهرهای مازندران را تعطیل و در تلگراف‌خانه ساری عموم علما و رؤساء تحصن اختیار نموده، چند روز مخابره حضوری با مرکز داشتند و از هیچ گونه اثبات ایرانیّت و تنفر از اقدام انگلیس‌ها قصور و خودداری ننمودند.»

دوران‌دیشی نسبت به تبعات نفوذ فزاینده انگلیسی‌ها در صفحات شمالی اگرچه تنها عامل اتحاد سران مازندران نبود اما بدون شک می‌توان از آن به عنوان یکی از اساسی‌ترین عوامل یاد کرد. در لایحه‌ای که از طرف امیرمؤید خطاب به اهالی مازندران در آستانه این اتحاد تنظیم شده بود، این نکته تصریح شد: ضعف دولت مرکزی به واسطه سیاست‌های روس و انگلیس که موجب وخامت فزاینده اوضاع، تزلزل امنیت و انتظام و در نتیجه ضعف سیاست داخلی و خارجی کشور شد، اعضاء اتحاد ملی طبرستان را بر آن داشت که خود «... امنیت و انتظام داخلی طبرستان را با عوائد مستقیم و غیرمستقیم عهده‌دار ...» شوند و «.. مرکز متبوع خود

.....

را در چنین کشمکش حیاتی و جزر و مد پرپیچ و تاب امروز از تحمیل مالی و تأمین و انتظام محلی آسوده ...» نمایند. یکی از نکات جالب این لایحه احتراز از اتخاذ هرگونه خطمشی سیاسی خاص است: «... هیچ سیاستی را تعقیب نمی‌کنیم مگر به نام حفظ موقعیت و صیانت خانه و کاشانه و عیال و اولاد خود تا وقتی که سیاست مرکز روشن و با اصولی که استقلال و اعتبارات مملکت را اعاده و تأمین [نماید] و اطمینان خاطر عمومی را جلب کند.» در ادامه این لایحه، پایبندی اتحاد طبرستان به منافع ملی و تمامیت ارضی ایران مورد تأکید قرار گرفته است: «... البته در آن حال طبرستان یک قطعه لاینفک مملکت عزیز و وطن محبوب ما ایران، و طبرستانی با تمام معانی و مفهوم ملت مطیع و رعیت فرمان‌بردار مرکز خواهد بود.» مفاد این لایحه اساس انعقاد اتحاد میان امیرمؤید و سرداران مازندران و پایه تشکیل «اتحاد ملی طبرستان» شد.

بنابراین می‌توان اظهارات شیخ علی‌اکبر طبری خطاب به هیئت وزراء را پذیرفت که «... مهمترین عوامل مؤثری که ملت طبرستان را وادار به نهضت استقلال وطن نمود اندیشه از اهتمام دولت انگلیس در تغییر وضعیت ایران و عقیم گذاشتن نظریات ... دولت ... و اقدام به اصلاحات داخله بوده و بس.» انجمن ملی طبرستان که رسالت خود را «... خدمت به دولت علیه و اجرای قوانین موضوعه و جلوگیری از تعدیات ...» برمی‌شمرد، از طبرستانی‌های مقیم تهران از جمله محمدعلی نوری، حاجی ملک آملی و منتخب‌الممالک خواست تا مراقبت نمایند «... مبدا مفسدین القاء شبهه به اولیای امور نمایند.»

ظهیرالملک می‌نویسد پس از تشکیل اتحاد طبرستان دستور اخراج شاهزاده عضدالسلطان حکمران مازندران که در آن هنگام در بارفروش ساکن بود صادر شد. وی در اسفندماه عزم بازگشت کرد. در اواسط همین ماه به فیروزکوه رسید و اندکی بعد عازم تهران شد. نظامیان مأمور اجرای فرامین حکومتی که در بارفروش متوقف بودند، نیز در همین هنگام از طرف وزارت جنگ به تهران احضار شدند.

اتحاد ملی طبرستان، سردارجلیل را به عنوان حاکم مازندران، و سهم‌الممالک - پسر امیرمؤید - را به رئیس قشون مازندران برگزید، و تصویب کرد یک عشر از عایدات ملاکین پس از وضع مخارج و مالیات دیوانی و دو عشر از عایدات موقوفات را دریافت نمایند که مطابق نظر هیئت اتحاد ملی به مصرف مخارج لازم برسانند. انجام این تصمیم به عهده مقتدرالسلطان رئیس سابق خالصجات و اعتمادالوزاره معاون سابق مالیه مازندران گذاشته شد.

هیئت اتحاد ملی به معین‌الرعا یا مأموریت داد تا برای تشکیل شعبه آن هیئت به بارفروش برود و دوازده نفر عضو به این منظور معین نماید. به هیئت مجریه ملی طبرستان نیز دستور داد نیروی کافی برای مساعدت با او و مراقبت از نظم و امنیت بارفروش اعزام نمایند. برای حفظ انتظام ساری نیز به هیئت مجریه دستور داد «... چهارصد نفر پیاده و دویست نفر سواره به ترتیبی که مقتضی و صلاح بدانید در شهر حاضر کنید.» حقوق یک ماهه این قوای نظامی می‌بایست عجالاً به طور سرشکن بین صاحب منصبان تقسیم می‌شد.

آغاز سال ۱۲۹۷ خورشیدی / جمادی‌الآخر - رجب ۱۳۳۶ با گرانی ارزاق و بروز ناراضی‌های عمومی نیز همراه بود.

دست‌کم تا اواخر فروردین غیر از امیرمکرم لاریجانی تمامی سرکردگان مازندران وارد اتحاد ملی طبرستان شده بودند و حاجی مؤیدالسلطان سوادکوهی به حکمرانی بارفروش منصوب شد. در روزهای پایانی فروردین ماه نشست‌های درمسجد کاظم‌بیک بارفروش برگزار شد. در این گردهمایی «... آقا سید میرزا علی ساروی نماینده انجمن اتحاد طبرستان به منبر رفته بدو از سوء‌تدبیر کارکنان و مأمورین دولتی شرحی اظهار داشته سپس از مقاصد و آمال هیئت اتحاد طبرستان در تهیه وسایل آسایش اهالی و دعوت اهالی به اتحاد و در خاتمه قدری اظهار تنفر از اقدامات حق‌شکنانه انگلیسی‌ها نمودند بعد از ایشان آقای شیخ‌العراقین‌زاده [محمد رضا تجدد بعدی] به منبر رفته در همان زمینه نطق کردند و مجلس خاتمه یافت.»

چند روز بعد، اعضاء رؤسای ادارات دولتی برای چاره‌جویی دربارهٔ ارزاق کمیسیون تشکیل دادند و در ۱۹ فروردین کمیسیون یادشده دستور داد «... که ابداً ارزاق داخله به خارجه حمل نشود تا خوراک اهالی را کاملاً بازدید کرده اگر زیاده از مصارف محلی موجود است قراری برای آن داده شود. پس از صدور این حکم فقرا در هر معبر، بار برنجی دیده ولو به عنوان ایالت فوراً گرفته در منزل نایب‌الحکومه توقیف ...» می‌کردند.

گسترش نفوذ

در این بین سالارفتح و سیدقوام نمایندهٔ جنگل از تیرکده به مشهدسر آمده و طی تلگرافی خواستار دیدار با امیرمؤید شدند. هیئت اتحادیه ملی حرکت امیرمؤید را به صلاح ندانسته و سیدمیرزا علی، معتمدالملک، سیف‌الله‌خان سرتیپ و حسین‌خان عمواغلی را به دیدار آنان فرستاد. چنانکه ظهیرالملک می‌نویسد: «... پس از ملاقات قرار بر این شد که جنگلی‌ها تا مدت یک ماه مازندران را به حال خود گذارند و در امور آن مداخله نمایند تا اتحادیه طبرستان در ظرف این مدت موفق به اصلاح داخلی آن بشود.»

پس از این ملاقات هیئت اتحاد طبرستان به فکر توسعهٔ حوزهٔ نفوذ خود برآمده و سعی کردند خوانین استرآباد را نیز با خود همراه نمایند. در نتیجه یک رشته تلگراف بین طرفین رد و بدل شد. پیشنهاد اتحاد ملی طبرستان مبنی بر اعزام سوار به استرآباد اگرچه از طرف رؤساء و خوانین آن ولایت چون نظرخان سالاراشرف،

رمضان‌علی وکیل‌التجار، میرزامهدی مجتهد و حاج محمدرحیم تاجر مشتاقانه مورد پذیرش قرار گرفته بود اما مهدی‌خان ملک ساعدالسلطنه به دلیل نبود آذوقه در استرآباد با آن به مخالفت برخاست. این مخالفت مانع از آن نشد که مناسبات آنان ادامه یابد؛ علما و خوانین استرآباد در جلسه‌ای که به همین منظور تشکیل شده بود علاوه بر چگونگی تهیه و توزیع برنج مسئلهٔ همراهی با هیئت اتحاد ملی طبرستان را مورد ارزیابی قرار داده‌اند. طولی نکشید که در اواسط اردیبهشت ۱۲۹۷ دو نمایندهٔ اتحاد ملی طبرستان؛ یعنی سیدعباس شریف‌العلماء و حسین‌خان عمواغلی وارد استرآباد شدند. برای استقبال آنها در بازار جار کشیدند و دکان‌ها را بسته و جمعی به بیرون شهر رفتند. آنان در منزل میرزامهدی مجتهد سکنی گزیدند.

در ۲۱ و ۲۲ اردیبهشت پس از تشکیل جلساتی در منزل ساعدالسلطنه «انجمن ملی جرجان» تشکیل شد. اندکی بعد تلگرافی از طرف انجمن تهیه شد تا به هیئت دولت مخابره نمایند و در آن حکمرانی ساعدالسلطنه را از اولیای امور مطالبه نمایند. اما ظاهراً اقداماتی از این دست، نتیجهٔ روشنی به بار نیاورد. از سوی دیگر در حالی که دوپست نفر سوار سرکردگان مازندران در باغشاه ساری به نام قشون ملی تحت تعلیم مهدی‌قلی‌خان قرار داشتند، هیئت اتحاد ملی تصمیم گرفت ده هزار تومان وجه برای مصارف اردو از تجار شهر ساری قرض نماید و در مقابل اسناد ذمه با مهرهای سردارجلیل، سرداررفیع و امیرمؤید به تجار داده شد. در روزهای پایانی اردیبهشت ماه، ذکاءالدوله فرزند مهندس‌الممالک که تحصیلات خود را در آلمان و فرانسه به انجام رسانده بود به حکمرانی مازندران منصوب شد. ذکاءالدوله پس از این انتصاب کفالت امور حکومت را به امیرمؤید سپرد. اگرچه امیرمؤید نخست با اشاره به «مرام جمعیت طبرستان» که احتراز از مداخله مستقیم در دواير و ادارات دولتی بود کفالت حکومت را نپذیرفت اما در اسناد ماه‌های بعد از وی به عنوان «کفیل حکمفرمای مازندران» یاد شد. در خلال این ایام امیرمؤید طی تلگرافی «... اطاعت و انقیاد خود و سایر رؤسای محلی و عموم اهالی را در مقابل اوامر دولت اشعار داشته بود.» از محتوای نامه‌ای که شیخ علی‌اکبر طبری به وزیر داخله در همین ایام نوشته است بهتر می‌توان نسبت باطنی شکل‌گیری اتحاد ملی طبرستان را دریافت: «... مقصود جمعیت و ملت مازندران این نبود که شاهزاده عضدالسلطان منفصل و آقای ذکاءالدوله مأمور شوند، بلکه مراد این نکته است که دولت علیه از این آب و خاک و دسترنج این جمعیت سالی معادل یک کرور تومان مالیات مستقیم و غیرمستقیم و فواید گمرکی استفاده دارد و در برابر به هیچ وجه موجبات آسایش همین جمعیت رنجبر و آبادی همین مملکت زرخیز را توجه ندارد. چنانچه خرابی پل تجن و راه‌های مازندران و حال فلاکت عمومی بهترین شاهد است.» از سوی دیگر در حالی که با عزیمت رئیس قشون مازندران در اوایل اردیبهشت و تغییر پی‌درپی این منصب، رقابت سرداررفیع، سهم‌الممالک و بعضی از سران محلی برای تصاحب ریاست قشون مازندران به طور فزاینده در جریان بود، نظام‌السلطان نوری به ذکاءالدوله گوشزد کرد، بهتر است تا زمانی که تصمیم قطعی در مسئلهٔ مازندران از طرف مقامات اتخاذ نشده به آن حدود عزیمت ننماید. با فراگیر شدن قحطی در سال ۱۲۹۶ به واسطهٔ جنگ، کمی باران و آفت سن، مسئلهٔ تأمین ارزاق به یکی از مهمترین دغدغه‌های دولت تبدیل شده بود. اگرچه با حمل سی هزار خروار برنج مازندران در پاییز سال ۱۲۹۶ توسط تجارتخانهٔ طومانیانس تا حدودی خطر قحطی طهران را رفع کرد اما این تمهیدات خود، در بهار ۱۲۹۷ باعث گرانی برنج در مازندران شد. اواخر زمستان که همزمان است با اعلام موجودیت اتحاد ملی طبرستان، اقدام قهارخان گماشتهٔ سهم‌الممالک در جلوگیری از حمل برنج‌های حسن‌آقا تاجر تهرانی مقیم بارفروش و رئیس مالیه باعث

نارضایتی اولیای امور گردید. هنگامی که امیرمؤید کفالت حکومت ذکاءالدوله را برعهده داشت نجفقلی خان بختیاری رئیس‌الوزراء و نیز وزیر داخله از او خواستند که در حمل برنج به تهران اهتمام نماید. امیرمؤید در اجابت این تقاضا از وزیر داخله خواست «... امر اکید در عدم مداخله و جلوگیری مأمورین عرض راه ... صادر شود تا مالدارها از روی رغبت و بدون اضطراب از معطلی بین راه حاضر برای حمل محمولات خود بشوند». مکاتباتی از این دست همراهی امیرمؤید با مقامات دولتی را تا حدودی روشن می‌نماید.

در همین ایام اتحاد ملی طبرستان برآن شد که هفت نفر از مازندرانی‌های مقیم تهران، به سمت نمایندگی از طرف انجمن تعیین شوند. نظام‌السلطان نوری که خود عهده‌دار تعیین این عده بود در اواسط خرداد در یک ملاقات خصوصی با احمدشاه منویات و خواسته‌های اهالی مازندران را تشریح کرد. توضیحاتی از این دست که: «... قاندين اجتماعي مازندران همه از مستخدمين امين و صديق دولت و پادشاه بوده و منظوري جز تمرکز يك قوه انتظامي در مملكت نداشته و ندارد»، نتوانست موجبات اعتماد آخرین شاه قاجار را به اتحاد ملی طبرستان فراهم آورد. احتمالاً جوانبی چند از این بی‌اعتمادی ناشی از اظهارنظرهای نشریه جنگل نسبت به سلطنت بود. اگر اظهارات ظهیرالملک را بپذیریم که در خلال همین دوران مجدالاطباء و شیخ محمدحسن رشتی نماینده جنگل به ساری وارد شدند و تلاش‌های نسبتاً موفقی در ائتلاف بین جنگل و مازندرانی‌ها صورت دادند تا جایی که سرداران مازندران در تدارک کمک نظامی به جنگل برای مقابله با قوای روسیه برآمدند، سوءظن و نگرانی احمدشاه تا حدودی قابل درک می‌شود. در جریان ماجرای اتحاد ملی، نظام‌السلطان نوری تلاش فراوانی برای برقراری روابط حسنه دولت با سران مازندران داشت.

عقاب دوسر

انتخاب ذکاءالدوله به حکمرانی مازندران موجب مسرت سفارت آلمان و نیز سفارت اتریش و (مجارستان) شد. در سال‌های جنگ تعداد زیادی از اسرای آلمانی و اتریشی در آسیای میانه زندانی بودند و اینک با انقلاب روسیه امکان بسیج این نیروی آموزش دیده بر ضد متفقین - با حمایت یا بدون حمایت انقلابیون روسیه - به یک خطر جدی بدل شده بود. وزیرمختار اتریش و هنگری در اواسط خرداد ضمن حمایت از انتخاب ذکاءالدوله از امیرمؤید خواست «... موقعی که سربازهای قشون اطریش و هنگری ما از ناحیه شما عبور می‌کنند به آنها کمک بکنید و سهولت امتداد حرکت آنها را فراهم کنید.» در روزهای پایانی خرداد ادمونت کوپ فیزولس نماینده مختار امپراتوری اتریش و هنگری معاهده‌ای را با امیرمؤید که اینک «رئیس ایالت مازندران و ملت مازندرانی، فرمانده کل تمام قوای ملی ایالت مازندران» قلمداد می‌شد در شهر بارفروش به امضاء رساند. از طرف امیرمؤید دکتر حسن‌خان زمانی به عنوان نماینده تام‌الاختیار برای مذاکره معین شد. در این معاهده که آن را می‌توان یکی از آخرین پرده‌های سعی و تلاش دول مرکز برای تحت‌الشعاع قراردادن تحولات ایران دانست، هدف اصلی، اتحاد «... علیه کلیه دشمن‌های ایالت و ملت مازندران و اطریش و هنگری و متحدینش ...» اعلان شد و طرفین متعهد شدند در برابر دشمنان مشترک به یاری هم بشتابند؛ امیرمؤید عبور و مرور اتباع اتریش و

هنگری و متحدانش را در خاک مازندران تسهیل نماید؛ امپراتوری اتریش و هنگری نیز موجبات ورود و زندگی مازندرانی‌ها را در آن کشور فراهم آورد؛ امپراتوری عده‌ای از نظامیان خود که به واسطه جنگ در ترکستان محبوس بودند را با ساز و برگ نظامی از راه بندر مشهدسر به مازندران بفرستد؛ گارد ملی مازندران با اسلحه امپراتوری مسلح شود و سلاح‌های کهنه گارد ملی در «دارالصنایع اسلحه‌سازی شاهنشاهی اتریش و هنگری» مرمت شود؛ برای تعلیمات نظامی قوای ملی مازندران، صاحبمنصبان اتریش و هنگری به مازندران اعزام شوند؛ دستجات اتریش و هنگری و قوای ملی مازندران تحت فرماندهی امیرمؤید باشد؛ برای اطمینان قوای اتریش و هنگری و جلوگیری از شایعات، توقف کلیه اتباع خارجه مظنون در مازندران موقوف باشد. در موقع مذاکرات راجع به «... صلح عمومی جنگ بین‌المللی حالیه نماینده صلح دولت شاهنشاهی اتریش و هنگری فوائد این ایالت و همراهی ایران را در نظر داشته و در موقع لزوم، ایران هم مقری در آن مجلس برای مذاکرات پلیتیکی آتیه خود خواهند داشت.» البته این ترتیب نیز مانند بسیاری از ترتیبات مشابهی که در آن سالها از سوی دول مرکز عنوان شد به جایی نرسید. چندی بعد که افسر اتریشی در باکو گرفتار مقامات بریتانیا شد این موضوع نیز منتفی گشت و با پایان قریب‌الوقوع جنگ بین‌الملل، این معاهده امکانی برای اجراء نیافت.

پس از پایان جنگ جهانی اول و انتصاب اعتضادالسلطنه به حکمرانی مازندران، در حالی که مقامات محلی برای اعاده اقتدار دولت مرکزی در آن حدود دست به یک رشته اقداماتی زده بودند، مناسبات بین امیرمؤید و سردارجلیل، یعنی دو متحد اصلی نهضت ملی طبرستان رو به وخامت گذاشت. این روند هنگامی به بحران انجامید که در اوایل بهمن ۱۲۹۷ / اواخر ربیع‌الاول ۱۳۲۷ بین افراد سردارجلیل و رعایای رکابدار کلا درگیری رخ داد. پس از دستگیری عده‌ای از رعایا توسط افراد سردارجلیل، سرکردگان آنان در امامزاده یوسف‌رضا متحصن شدند و شهر بارفروش در شرایط بحرانی قرار گرفت. ظاهراً در حمایت از رعایای آن سامان و یا به این بهانه، در اواسط بهمن کسان امیرمؤید «...به نوکندکا ملکی سردارجلیل رفته، چند رأس اسب و اثاثیه خانه مباشر آنجا را غارت کردند ... و انبار شلتوک را شکسته، ... شلتوک متعلق به سردار جلیل را ...» تاراج کردند. وثوق‌الدوله رئیس‌الوزرا مراتب اعتراض خود را به امیرمؤید اعلام کرد و دستور داد افرادش را از این‌گونه اقدامات بر حذر دارد و جمعیتی را که گرد خود فراهم آورده متفرق کند. در همان روزها سردار جلیل در نامه‌ای به وثوق‌الدوله نیت باطنی امیرمؤید را در ماجرای اتحاد ملی طبرستان «استقلال مازندران یا سلطنت» قلمداد کرد.

وخیم‌تر شدن اوضاع و ازدیاد روزافزون قوای نظامی سرکردگان هوادار هر دو جناح در ساری و صفبندی آنها در برابر هم، از وقوع یک زد و خورد قریب‌الوقوع و تمام‌عیار حکایت داشت. در رویارویی با این پیش‌آمد، وثوق‌الدوله تدبیری اندیشید تا کار به مخاصمه نکشد. این تدبیر، یعنی اعزام ظهیرالملک مدیر کل وزارت امور خارجه به مازندران برای «... رسیدگی به اختلافات و مطالعه در اوضاع فعلی مازندران ...» بود و چندی بعد انتصاب او به حکمرانی آن ولایت، خود سرآغازی شد بر اعاده تدریجی اقتدار مرکز بر آن سامان و رشته رویدادهایی چون

تبعید و خلع سلاح سرکردگان مازندران؛ موضوعی که بررسی آن از حوصله این یادداشت فراتر می رود. اتحاد ملی طبرستان را که عملاً همزمان با پایان جنگ جهانی از هم فروپاشید می توان حرکتی دیگر دانست مشابه آنچه در آن سالها با توجه به افول قدرت دولت در بسیاری از دیگر نقاط مملکت برای جلوگیری از مداخلات فزاینده قدرتهای خارجی شکل گرفت. با روی کار آمدن وثوق الدوله و پایان جنگ جهانی که فرصتی شد جهت اعاده حاکمیت ملی، بروز اختلافات بین سرکردگان آن صفحات مهر پایانی بر اتحاد ملی طبرستان زد. در یک نگاه کلی در سالهای نخست جنگ جهانی اول مقاومت در برابر مداخلات روسها در کانون توجه قرار داشت اما با وقوع انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و عقب نشینی قوای تزاری از ایران، نوبت به تمهیداتی برای مقابله با زیاده خواهی های مأموران بریتانیای کبیر رسید و حاصل آن شکل گیری «اتحاد ملی طبرستان» بود.

یادداشت ها

. سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، ۲۴۰-۴۸۱۱ (گزارش رئیس کل مالیه مشهدسر به خزانه داری کل مورخه ۱۴ ژون ۱۹۱۴)

. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه، ۴۵پ۵-ک۱۳۳۲-ق؛ کتابخانه مجلس شورای اسلامی ۹/۱۹/۱۸۷/۳

. سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، ۲۴۰-۴۸۱۱ (گزارش خزانه داری کل به وزارت مالیه مورخ ۱۸ میزان ۱۳۳۲؛ نامه سیف الله خان سرتیپ به خزانه داری کل ۱۶ ذیقعه ۱۳۳۲ ق)

. همان (گزارش حاکم علی آباد به وزارت داخله به تاریخ غره شعبان ۱۳۳۲ قمری)

. همان (نامه سیف الله خان سرتیپ به خزانه داری کل ۶ ذیقعه ۱۳۳۲ قمری)

. همان (نامه وزیر مالیه به خزانه داری کل ۲۲ شعبان ۱۳۳۲ و ۱۵ ذیحجه ۱۳۳۲)

. مرکز اسناد وزارت امور خارجه، ۵۳-۱۲-۴۵پ۵-ک۱۳۳۲- (تلگراف دبیرافخم به حکومت مازندران ۱۱ شعبان ۱۳۳۳) ایران و جنگ جهانی اول، اسناد وزارت داخله، به کوشش کاوه بیات، تهران: سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۶۹، ص ۲۳۲

. گزیده اسناد دریای خزر و مناطق شمالی ایران در جنگ جهانی اول، به کوشش محمدناصر نصیری مقدم، تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۷۴، ص ۳۳

. دفتر مکاتبات امیرمؤید سوادکوهی، ص ۷۷ (نسخه ای از این دفتر و نیز یادداشت های سیف الله خان سرتیپ و کیوس باوند به مرحمت خانم بهارک باوند و نیز یادداشت هایی از آریاپارت شروین باوند، مجموعه اسناد گردآوری شده توسط ونداد باوند و نادر باوند در نزد نگارنده موجود است.)

. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ۱۴-۴۶پ۵-ک۱۳۳۳-ق (گزارش کارگزار وزارت خارجه مازندران ۲۹ محرم ۱۳۳۴)

. همانجا

- . محمد ترکمان، اسناد امیرمؤید سوادکوهی، تهران: نی، ۱۳۷۸، ص ۱۲۴-۱۲۸؛ مجموعه اسناد نادر باوند (کتابچه تلگراف‌های فرمانفرما و امیرمؤید نمره ۱۵۰۷۱ و ۶۳۳۳۳)
- . مجموعه اسناد نادر باوند (کتابچه تلگراف‌های امیرمؤید و فرمانفرما)
- . دفتر مکاتبات امیرمؤید سوادکوهی، ص ۳۷
- . مجموعه اسناد ونداد باوند (نامه ژنرال پاتایف به امیرمؤید)
- . دفتر مکاتبات امیرمؤید سوادکوهی، ص ۲۵؛ مخابرات استرآباد، به کوشش ایرج افشار و محمدرسول دریابگشت، تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۴۹۰؛ مرکز اسناد وزارت امور خارجه ۱۰ پ ۴۶ ک-۱۳۳۶-ق؛ رساله اسناد و یادداشت‌های سرتیپ سیف‌الله خان سرتیپ، صص ۱۶، ۴
- . برای اطلاع بیشتر بنگرید به: ارازمحمد سارلی، تاریخ ترکمن، ج ۲، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۳، صص ۱۷۳-۱۸۱
- . روزنامه ایران، ۱۲ جمادی‌الثانی ۱۳۳۵، ش ۵۲؛ دفتر مکاتبات امیرمؤید سوادکوهی، ص ۳۸
- . دفتر یادداشت‌های کیوس باوند، ص ۳؛ اسماعیل مهجوری، تاریخ مازندران، ج ۲، ساری: اثر، ۱۳۴۵، ص ۳۱۰
- . روزنامه ایران، ۲۴ ربیع‌الاول ۱۳۳۵، ش ۳۲
- . دفتر مکاتبات امیرمؤید سوادکوهی، ص ۲۸؛ مجموعه اسناد نادر باوند، نامه وحیدالسلطنه به امیرمؤید به تاریخ ۱۴ جمادی‌الاول ۱۳۳۵
- . دفتر مکاتبات امیرمؤید سوادکوهی، ص ۳۹
- . همانجا
- . دفتر مکاتبات امیرمؤید سوادکوهی، صص ۹۱ و ۹۲
- . رساله اسناد و یادداشت‌های سرتیپ سیف‌الله خان باوند، ص ۱۵
- . مورخ‌الدوله سپهر، ایران در جنگ بزرگ، [بی‌جا]: [بی‌نا]، ۱۳۳۶، ص ۴۰۹
- . دفتر مکاتبات امیرمؤید سوادکوهی، ص ۴۳
- . مقصودلو، مخابرات استرآباد، ص ۵۴۰
- . دفتر مکاتبات امیرمؤید سوادکوهی، ص ۱۲۶ (نامه امیراکرم لاریجانی به امیرمؤید برای مهر و امضاء مرامنامه کمیته ملی، شعبان ۳۵/خرداد ۱۲۹۶)
- . سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، ۷-۲/۶۴/۳۱/۳۹۳
- . رساله اسناد و یادداشت‌ها سیف‌الله خان باوند، صص ۴، ۱۶
- . بیات، جنگ جهانی اول و ایران، صص ۱۴-۱۵
- . رساله اسناد و یادداشت‌ها سیف‌الله خان باوند، صص ۱۷-۱۸؛ احسان طبری در «دهه نخستین» صفحه ۱۳۷ و آریاپارت شروین باوند در کتاب «آریان به گرد یک درفش» صفحه ۴۶ روایت مشابهی را نقل می‌کنند.

- . گزیده اسناد دریای خزر، مدخل، صص ۳۵-۳۶
- . ظهیرالملک در دوره بعد، یعنی همزمان با زمامداری وثوق الدوله و ماجرای قرارداد ۱۹۱۹ حکومت مازندران را برعهده داشت.
- . مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر، ۱۴۰۴-۱۴۰۳-۱م (نامه ظهیرالملک حکمران مازندران به وثوق الدوله ۹ سنبله ۱۲۸۹)، متن این سند در کتاب اسناد امیرمؤید سوادکوهی صفحات ۲۶۲-۲۶۴ به چاپ رسیده است.
- . سازمان اسناد ملی ایران، ۲۹۹۴-۲۹۳۰ (مورخه ۱۰ جدی ۱۳۳۶ / ۱۰ دی ۱۳۹۶ نمره ۱۰۰۸)
- . آرشیو مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه، ۱۰ پ۴۶-ک ۱۳۳۶-ق
- . ایران، ۹ ربیع‌الاول ۱۳۳۶، ش ۵۲، ص ۱
- . مهجوری، تاریخ مازندران، ج ۲، ص ۲۹۲
- . ایران، ۲۶ رجب ۱۳۳۶، ش ۲۲۱، ص ۳
- . دخالت حاج آقا شیرازی در ماجرای اتحاد ملی طبرستان موجب شد در ماه‌های بعد که امیرمکرم نیز به اتحاد پیوسته بود طبرستانی‌های مقیم مرکز دست به اعتراض بزنند و از سران اتحاد یعنی؛ امیرمؤید، امیرمکرم، سردار جلیل، مصدق‌الملک، سالارفاتح در این زمینه توضیح بخواهند. (دفتر مکاتبات امیرمؤید سوادکوهی، صص ۱۰۹-۱۰۵)
- . پدر احسان طبری
- . مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر، همان
- . اشاره دارد به بازداشت کاپیتان نوئل عضو انتلجنت سرویس انگلیس، ماک لارن کنسول انگلیس در گیلان و میجر آکشوت رئیس بانک شاهنشاهی رشت به دست قوای جنگل. (فخرایی، سردار جنگل، ص ۱۱۳)
- . رساله اسناد و یادداشت‌های سرتیپ سیف‌الله‌خان باوند، ص ۱۷
- . دفتر مکاتبات امیرمؤید سوادکوهی، صص ۱۲۰-۱۱۷
- . همان، ص ۳۰
- . ایران، ۲۶ جمادی‌الثانی ۱۳۳۶، ص ۲
- . مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر، همان
- . ایران، ۲۷ جمادی‌الثانی ۱۳۳۶، نمره ۱۹۸؛ ۵ رجب ۱۳۳۶ نمره ۲۰۶؛ ۲۹ جمادی‌الثانی ۱۳۳۶، نمره ۲۰۰
- . مقصودلو، مخبرات استرآباد، ج ۲، ص ۵۹۱؛ سازمان اسناد ملی ایران
- . ترکمان، اسناد امیرمؤید سوادکوهی، ص ۲۰۲؛ مجموعه اسناد نادر باوند، نامه شماره ۱۵، ۲۴ ربیع‌الثانی ۱۳۳۶
- . ایران، ۲۶ رجب ۱۳۳۶، شماره ۲۲۱، ص ۳
- . همانجا

-
- . مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر، همان
. مقصودلو در مخابرات استرآباد او را خواهر زاده مرادخان سرتیپ باوند معرفی کرده است.
. مقصودلو، مخابرات استرآباد، ج ۲، صص ۵۹۷-۵۹۵
. همان، ص ۵۹۹؛ دفتر مکاتبات امیرمؤید سوادکوهی، ص ۹۸
. مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر، همان. نمونه‌ای از این اسناد ذمه به شماره ۶۴۶۷-ن در آرشیو این مؤسسه
ملاحظه شد.
. ایران، ۵ شعبان ۱۳۳۶، نمره ۲۲۶
. دفتر مکاتبات امیرمؤید سوادکوهی، صص ۶۶ و ۹۵
. ایران، ۲۲ شعبان ۱۳۳۶ / ۲ جوزا ۱۳۹۷، ص ۱
. دفتر مکاتبات امیرمؤید سوادکوهی، صص ۴۱-۴۲
. ایران، ۹ رجب ۱۳۳۶، ش ۲۱۵؛ مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر، ۳/۱۷۰-۹ (تلگراف به رئیس‌الوزراء ۲ جوزا
۱۳۹۷)
. دفتر مکاتبات امیرمؤید سوادکوهی، ص ۵۹
. برای اطلاع بیشتر بنگرید به : عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من، تهران: زوار، ۱۳۷۱، ج ۲، صص ۴۹۹-
۴۹۴. در رساندن برنج مورد نیاز تهران امیرمکرم لاریجانی و پسرهایش در زمستان ۱۳۹۶ «فداکاری
فوق‌التصوری» بروز دادند. (ایران، ۲۰ جمادی‌الاول ۱۳۳۶، نمره ۱۸۱، ص ۳)
. دفتر مکاتبات امیرمؤید سوادکوهی، صص ۵۱، ۷۱
. ایران، ۳ رمضان ۱۳۳۶، ص ۳
. دفتر مکاتبات امیرمؤید سوادکوهی، صص ۵۹ و ۵۸
. مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر، ۲۱۴-۸۰۳-۱-۴ (نامه ظهیرالملک به وثوق‌الدوله ۹ سنبله ۹۸) این نامه در
کتاب اسناد امیرمؤید سوادکوهی به چاپ رسیده است. صص ۲۶۲-۲۶۶
. دفتر مکاتبات امیرمؤید سوادکوهی، ص ۵۹
. همان، ص ۴۷
. ترکمان، اسناد امیرمؤید سوادکوهی، صص ۲۰۴-۲۱۱
. گوشه‌هایی از تاریخ مازندران، (امیرمؤید سوادکوهی)، ل. س. فورتسکیو، ترجمه محمدعلی کاظم‌بیگی،
بارفروش، اردیبهشت ۱۳۸۷، ش ۷۱، ص ۹؛ ل. س. فورتسکیو، رجال تهران و برخی ولایات شمال غرب ایران،
ترجمه محمدعلی کاظم‌بیگی، تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه، ۱۳۷۹، ص ۷۶
. ایران، ۲۴ صفر ۱۳۳۷، ص ۳۳۷؛ سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران ۱/۲۴/۹/۲۴۰ (گزارش رییس مالیه
مازندران به وزیر مالیه، ۲۰ جدی ۱۳۹۷)

. رعد، ۲۸ ربیع‌الثانی ۱۳۳۷، ص ۲

. دفتر مکاتبات امیرمؤید سوادکوهی، ص ۳۱

. همان، صص ۴۵-۴۶؛ ترکمان، اسناد امیرمؤید سوادکوهی، صص ۱۸۹، ۲۳۰

. دفتر مکاتبات امیرمؤید سوادکوهی، صص ۴۵، ۵۹، ۶۰